

از زندگی حضرت فاطمه‌ی زهرا(س)

# پیراهن عروسی

نوشته‌ی نقی سلیمانی  
تصویرگر: علی محمّدی

پیامبر برای او پیراهنی نو خرید تا در شب عروسی بپوشد و با آن به خانه‌ی شوهر برود. یک پیراهن سبزِ خوش رنگ. قبل از آن، فاطمه یک پیراهن کهنه و وصله‌دار - اما پاکیزه - داشت.

خانه شلوغ بود و هر کس در کاری کمک می‌کرد. همین وقت، کسی در خانه را زد. همه در خانه مشغول کار یا گفت‌وگو بودند. فاطمه از پوشیدن لباس نو خوشحال بود. چون که هدیه‌ای از پدر عزیزش گرفته بود.

صدای در دوباره بلند شد. کسی به صدا توجه نکرد. فاطمه خودش به طرف در رفت و آن را باز کرد. پیرزن فقیری پشت در بود. پیرزن نالید که: «دخترم، پیرهنی نداری که به من بدهی؟ برای دخترم می‌خواهم که بی‌لباس مانده است.» فاطمه از او خواست تا صبر کند. تصمیم گرفت پیراهن کهنه‌اش را به او بدهد. بنابراین به اتاق برگشت. اما همین که پیراهن کهنه را برداشت، این آیه را به یاد آورد: «هرگز به نیکی نمی‌رسید، مگر از آن‌چه خود دوست می‌دارید، ببخشید. هر چه ببخشید خدا از آن آگاه است.»\*

فاطمه یک لحظه ایستاد. پیراهن نو را دوست داشت. چون پدر عزیزش آن را برای شب عروسی‌اش به او داده بود. همه می‌دانستند فاطمه پدرش را بی‌اندازه دوست دارد. و این پیراهن، هدیه‌ی پیامبر بود. دل‌کندن از هدیه‌ی پدر، آسان نبود. در آن پیراهن سبز رنگ، فاطمه مثل ماه شده بود. اما فاطمه حافظ و معلم قرآن بود. آن آیه‌ی قرآن را خیلی دوست داشت و بارها آن را خوانده بود.

بنابراین لباس خود را عوض کرد و با پیراهن نو، یعنی با همان هدیه‌ی پدر، به در خانه رفت. با روی خوش و با لبخند پیراهن نو را به پیرزن فقیر بخشید. پیرزن فقیر پیراهن سبز را که دید، از خوشحالی لرزید. مرتب می‌گفت: «این برای دختر من است؟!... برای دختر من است؟! خدا نگاه‌دار تو باشد.» آن روز هر کس که این ماجرا را دید یا شنید، گفت: «تا به حال ندیده‌ایم که زنی پیراهن عروسی‌اش را به فقیری ببخشد. به راستی که اخلاق و رفتار فاطمه، مانند پیامبر است.»

\* قرآن کریم، سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲

